

۱- از روایت جعلی نقل شده در تاریخ طبری ج ۴ صص ۴۳۷ - ۴۳۸ این تحلیل که امام علی (ع) کاملاً جهت گیری ضد قریشی خواهد گرفت به دست می آید. جعلی بودن نقل هم به لحاظ سند و هم متن کاملاً آشکار است. مهم تفکر کسی است که چنین تصویری را از اوضاع به دست داده است.

۲- سعید بن مسیب می گوید: شاهد منازعه کلامی تند علی (ع) و عثمان بودم و کار به جایی رسید که عثمان برای علی (ع) تازیانه بلند کرد و من آنان را مصالحه دادم. نك: انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۳۲ ش ۱۱۲.

۳- سعد در گیرودار حکمت می گفت که او از همه کس به خلافت سزاوارتر است چون دستی در قتل عثمان و فتنه های اخیر نداشته است. نك: انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۴۴.

۴- انساب الاشراف ج ۴ صص ۵۵۹ - ۵۶۰ ش ۱۴۱۹.

۵- انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۱۹.

۶- در نقل اسکافی آمده: ابن عباس گفت: من ترسیدم که برخی از سفیهان در مسجد برخاسته سخنی بگویند یا کسانی که پدر و یا عموی خویش را در مغازی رسول خدا (ص) از دست داده اند اعتراض کنند. المعیار و الموازنه ص ۵۰.

۷- نك: تاریخ الطبری صص ۴۲۷ - ۴۳۱ و درباره کلام امام با طلحه نك: ص ۴۳۴. و درباره درخواست حکومت کوفه و بصره توسط طلحه و زبیر نك: انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۱۸.

## خلافت امام علی (ع) و تثبیت نظریه امامت شیعی

### رسول جعفریان

قضایی و محدودتر از آن در مسایل سیاسی مورد مشورت قرار می گرفته است؛ و حتی می توان گفت که از دور رهبری منتقدان حکومت را بر عهده داشته است. روی کار آمدن علی علیه السلام پس از مرگ عثمان تا حدود زیادی به معنای غلبه مخالفان قریش و خط ضد اموی بود. این مخالفان اولاً از حمایت قبایل عراق و مهاجران مصری، و ثانیاً از همدلی و همراهی انصار و مردم بومی مدینه بهره مند بودند. تعدادی از مهاجرین نیز که در رأس آنان عمار بن یاسر بود جزو این گروه به حساب می آمدند. اینها بخشی از مخالفان عثمان را تشکیل می دادند. در کنار اینان گروهی از خود قریش نیز بودند که به دلیل بی توجهی عثمان به آنان و توجه

خلافت چهار سال و نه ماهه امام علی (ع)، از هر جهت به عنوان يك دولت نمونه شناخته می شود. این ادعا، به هیچ روی اغراق نبوده و شواهد فراوان تاریخی که در کتب تاریخ و حدیث و ادب آمده به راحتی آن را تأیید می کنند. امام علی (ع) پس از رسول خدا (ص)، شکل دهنده سیاست اسلامی خالصی بود که به دور از هر گونه شائبه انحراف از اصول و صرفاً بر پایه ضوابط اسلامی بنا شده بود. بهتر است بحث را از انتخاب امام و دیدگاههای مطرح شده درباره آن شروع کنیم.

کمترین تردیدی وجود ندارد که امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، در ترکیب حکومتی آنان نقشی نداشته و تنها در برخی امور



- ۸- در ادامه شواهدی بر این نظریه خواهد آمد؛ یعقوبی می نویسد: همه مردم بیعت کردند جز سه نفر از قریش که یکی نیز اول مخالفت کرده بعد بیعت کرد نک: تاریخ یعقوبی ج ۲ صص ۱۷۸-۱۷۹.
- ۹- تاریخ الخمیص ج ۲ ص ۲۶۱. درباره بیعت مهاجرین و انصار نک: الجمل صص ۱۰۲-۱۱۰.
- ۱۰- تاریخ خلیفه ابن خیاط ص ۱۹۶.
- ۱۱- این دو البته هوای خلافت در سر می پیروانند و کسی چون طلحه از حمایت عایشه نیز برخوردار بود. بلاذری می گوید: عایشه در هنگامه قتل عثمان در مکه بود و به مدینه می آمد. در راه شنید که مردم با طلحه بیعت کرده اند، خشون گشت؛ اما وقتی شنید با علی (ع) بیعت شده از همانجا به مکه بازگشت و دادخواستخواهی عثمان سرداد. انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۱۸.
- ۱۲- الفتوح ج ۲ صص ۲۴۴-۲۴۵.
- ۱۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۹.
- ۱۴- نهج البلاغه ص ۸۵ خطبه ۱۹۲.
- ۱۵- تاریخ الطبری ج ۴ ص ۴۲۸.
- ۱۶- انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۱۳.
- ۱۷- الفارات ص ۱۱۲.
- ۱۸- عبدالعزیز اللوری عقیده لامنس را که سقیفه را توطئه سه نفره ابوبکر، عمر و ابو عبیده می داند رد کرده اما خود تقاضم حزب مخالف بنی هاشم را تصدیق می کند نک: مقدمه فی تاریخ صدرالاسلام ص ۵۶.

چیزی را نمی پذیریم.<sup>۵</sup> آن حضرت گفت که بیعت او در خفا نمی تواند باشد و باید در مسجد باشد. ابن عباس می گوید: ترس آن داشتم مباد در مسجد مشکلی پیش آید.<sup>۶</sup> علی (ع) به مسجد رفت و مهاجرین و انصار به مسجد آمدند و با او بیعت کردند. از ابوشیر عابدی نیز نقل شده که مردم، پس از کشته شدن عثمان، بارها به سراغ علی (ع) آمدند تا سرانجام او را وادار به پذیرفتن خلافت کردند. آن حضرت بر منبر رفت و گفت نیازی به خلافت نداشته و با کراهت آن را پذیرفته و تنها به این شرط که مردم کاملاً با وی همراهی کنند، حکومت بر آنان را خواهد پذیرفت. در این روایات آمده است که در جمع این مردم، طلحه و زبیر نیز حضور داشتند. زمانی که همه در مسجد گرد آمدند طلحه نخستین فردی بود که بیعت کرد، اما سعد بن ابی وقاص از بیعت خودداری کرد و گفت: تا وقتی همه مردم بیعت نکنند او بیعت نخواهد کرد. عبدالله بن عمر نیز از بیعت خودداری کرد. روایتی درباره اینکه طلحه و زبیر از ترس شمشیر مالک بیعت کردند در تاریخ طبری آمده که با بسیاری از نقلهای دیگر سازگاری ندارد. امام از آنان خواست تا خود خلیفه باشند و او با آنان بیعت کند؛ اما آنها که هیچ زمینه ای برای خود نمی شناختند، به بیعت امام راضی شدند تا از این طریق جایی برای خود دست و پا کنند. آنان بلافاصله پس از بیعت، از آن حضرت خواستند تا بصره و کوفه را به آنان واگذار کند؛ اما امام نپذیرفت. محمد حنفیه می گوید: همگی انصار جز چند نفر با علی (ع) بیعت کردند. مخالفان عبارت بودند از حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد و چند نفر دیگر که از «عثمانیه» به شمار می آمدند. از مخالفان غیر انصاری، می توان به عبدالله بن عمر، زید بن ثابت، محمد بن مسلمة و أسامة بن زید اشاره کرد که همه از بهره مندان از نعمات خلافت عثمان بودند. طبری می گوید: تا آنجا که ما می دانیم احدی از انصار از بیعت با علی (ع) تخلف نکرد،<sup>۷</sup> بنابراین محتمل است که برخی از کسانی که گفته اند با علی (ع) بیعت نکردند، کسانی باشند که بعدها در جمل، صفین و نهروان شرکت نکردند، نه آنکه در اصل برای خلافت نیز با علی (ع) بیعت نکرده باشند.<sup>۸</sup> به روایت دیار بکری، تمامی شرکت کنندگان در بدر که تا آن زمان زنده بودند، با علی (ع) بیعت کردند.<sup>۹</sup> از عبدالرحمان بن ابی بکر نقل شده که می گفت: ما هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حاضر بودیم در صفین شرکت کردیم و شصت و سه نفرمان که عمار از آن جمله بود کشته شدند.<sup>۱۰</sup> به روایت ابن اعثم، امام در آغاز از پذیرش بیعت خودداری کرده فرمود: من کار را آن چنان مشتت می بینم که قلبها بر آن آرام نگرفته و عقلم بر آن ثابت ندارند. آن گاه با مردم نزد طلحه رفت و از او خواست خلافت را بپذیرد؛ اما طلحه گفت: سزاتر از تو بر خلافت کسی نیست. نظیر همین سخن با زبیر نیز مطرح شد و هر دو تعهد کردند با امام مخالفتی نکنند.<sup>۱۱</sup> ابن اعثم ضمن اشاره به نقش انصار در بیعت گرفتن برای امام علی (ع)، این نکته را یادآور می شود که نمایندگان انصار در مسجد برای مردم که بخشی از آنان مهاجران عراقی و مصری بودند، سخن گفتند و مردم پاسخ دادند که شما «انصارالله» هستید و هر چه بگویید ما خواهیم پذیرفت. آنان نیز علی (ع) را برای خلافت معرفی کردند و مردم نیز با فریادهای خود این سخن را تأیید کردند. آن روز، مردم مسجد را ترک کردند و فردای آن امام به مسجد آمد و فرمود: برای امر خود کسی را برگزینید، من نیز تابع شما هستم؛ آنان

خاصش به امویان از این مخالفان پشتیبانی می کردند. در رأس این گروه، طلحه، زبیر و عایشه قرار داشتند. عمرو بن عاص نیز که از حکومت مصر معزول شده بود بر ضد عثمان فعالیت می کرد. البته همه اینها مدعی بودند که عثمان از سنت رسول خدا (ص) فاصله گرفته است. بدین ترتیب، جهت گیری کلی شورش، بازگشت به سیره رسول خدا (ص)، رعایت عدل و انصاف و مبارزه با ظلم و اجحاف بود.

کسانی که از سران صحابه زنده مانده بودند و پیش از آن در شورای عمر نیز مشارکت داشتند، به عنوان نامزدهای خلافت شناخته می شدند طبیعی بود که پیوستن آنان به مخالفان می توانست راه را برای خلافت آنان هموار کند؛ اما هیچ یک از این افراد از جهت علمی و بویژه از لحاظ زهد، توان برابری با شخصیت علی (ع) را نداشتند. به علاوه اکنون که عثمان - به عنوان نماینده یک حزب گسترده - شکست می خورد، طبیعی بود که نماینده گروه دیگر بر سر کار آید و او کسی جز علی (ع) که از آغاز با خط حاکم از در مخالفت درآمده بود، نمی توانست باشد.<sup>۱</sup> از همان آغاز اعتراضات، علی (ع) واسطه دو گروه و منتقل کننده اعتراضات مردم به عثمان بود. با این حال در این نقش میانجی گرایانه، میانه روی خود را حفظ کرد. آن حضرت گرچه خود از منتقدان اعمال ناشایست عثمان بود<sup>۲</sup>، در هنگام میانجی گری حقوق عثمان را نیز رعایت می کرد و با گرفتن تعهدات لازم از عثمان، مخالفان را به آرامش دعوت می کرد.

البته طبیعی بود که پس از قتل عثمان و روی کار آمدن علی (ع) بنی امیه و برخی از جناحهای قریش، آن حضرت را به دست داشتن در این حادثه متهم کنند؛ در حالی که امام نقشی در این رخداد نداشت. با وجود این، بسیاری از یاران نزدیک آن حضرت جزو منتقدان عثمان بودند و حتی متهم بودند که مستقیماً در قتل عثمان نقش داشته اند. کسانی که امام علی (ع) را به عنوان خلیفه مطرح کردند، همگی ضد عثمان بودند و این آغاز نضج گیری تشیع در میان کوفیان بود که مهمترین فعالیت سیاسی خود را در آغاز، در ضدیت با خلیفه حاکم شکل دادند؛ هر چند گویی نسبت به ابوبکر و عمر رضایت کلی داشته اند. به هر روی جناح طرفدار امام که از انصار و قرآء کوفه تشکیل شده بود و از حمایت مستقیم بسیاری از صحابه برخوردار بود، آن چنان قوی بود که به طلحه و زبیر مجال سر بلند کردن نمی داد و نیز فرصت داعیه خلافت را از سعد بن وقاص می گرفت.<sup>۳</sup> در روایت طولانی سعید بن مسیب درباره قضایای قتل عثمان آمده است که پس از آن علی (ع) به منزل خود آمد و تمامی مردم به سمت خانه او هجوم آورده اظهار می کردند: علی (ع) خلیفه است. آنان از آن حضرت می خواستند تا دست خود را برای بیعت به سوی آنان دراز کند. امام فرمود که بیعت مربوط به شما نیست؛ بیعت از آن اصحاب بدر است. هر کسی را که آنها خلیفه کنند خلیفه می شود. پس از آن تمامی اهل بدر که زنده بودند نزد علی (ع) آمدند و خواستار بیعت با آن حضرت شدند.<sup>۴</sup>

در برابر اصرار صحابه، امام در ابتدا از پذیرفتن خلافت خودداری کرد. طبری از محمد حنفیه نقل کرده که پس از کشته شدن عثمان، اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند که ما سزاوارتر از تو به خلافت، کسی را نمی شناسیم. علی (ع) گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است تا امیر شما باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو



گفتند که بر همان تصمیم دیروز خود هستند. در آغاز، طلحه که دستش چلاق بود بیعت کرد. این را به فال بد گرفتند! آن گاه زبیر بیعت کرد و بعد از او مهاجرین و انصار و هر آن کس از عرب و عجم و موالی که در مدینه حاضر بودند بیعت کردند.<sup>۱۲</sup>

یعقوبی می گوید: خطیب انصار، ثابت بن قیس برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر آنان [خلفای پیش] در کار خلافت بر تو مقدم شدند، در «دین» بر تو تقدمی ندارند. آنان هر چه بودند، برتری تو پوشیده نبود و موقعیت تو مجهول نیست، آنان در آنچه نمی دانستند نیازمند تو بودند و تو با علمت به احدی نیازمند نبودی.<sup>۱۳</sup>

در این باره که چرا امام زبیر بار بیعت با مردم نمی رفت، سخنان امام از هر چیزی گویاتر است. امام در روز بیعت فرمود:

مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست و گونه گونه رنگهاست. دلها برابر آن بر جای نمی ماند و خردها بر پای. همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده؛ و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کاری کنم که خود می دانم و به گفته گوینده و ملامت سرزنش کننده گوش نمی دادم.<sup>۱۴</sup>

احساس امام این بود که در میان این فتنه ها نمی توان جامعه را به سلامت و هبری کرد. پس از آن نیز که خلافت را با اصرار پذیرفت، شرط کرد که همه دستوراتش را عمل کنند.<sup>۱۵</sup> حوادث و رخدادهای بعدی، این تصور امام را که کار کردن در فتنه بسیار دشوار است، روشن کرد و زمانی امام فرمود: اگر می دانستم که کار به این حد بالا می گیرد از اول داخل در آن نمی شدم.<sup>۱۶</sup> و بعدها آن حضرت درباره روز بیعت چنین نوشت:

تا آن گاه که به خلافت عثمان برخاستید، آمدید و او را کشتید؛ روی به من نهادید که با من بیعت کنید و من سر باز می زدم و دستم را واپس داشته بودم. با من به کشاکش پرداختید تا دستم بگشاید و من مانع می شدم و شما دستم را می کشیدید و من نمی گذاشتم. پس بر سر من چنان ازدحام کردید که پنداشتم یا یکدیگر را خواهید کشت، یا مرا، و گفتید که بیعت می کنیم؛ چون جز تو کسی را نیایم و جز تو به کسی رضا ندهیم و زمانی که بیعت کردیم نه پراکنده می شویم و نه میان ما خلافتی پدید خواهد آمد. به ناچار با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فراخواندم. هر کس به میل خود بیعت کرد، از او پذیرفتم و هر کس نخواست اکراهش نکردم و به حال خودش وا گذاشتم. در میان کسانی که با من بیعت کردند، طلحه و زبیر هم بودند؛ اگر نمی خواستند بیعت کنند، من به زور و ادارشان نمی کردم، نه آنها را و نه دیگران را.<sup>۱۷</sup>

درباره انتخاب امام علی (ع) به رهبری جامعه، چند نکته قابل توجه وجود دارد:

۱- شرکت مردم در انتخاب خلیفه اول در آغاز محدود به شرکت کنندگان سقیفه بود. قرائتی وجود دارد که حکایت از نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم و هماهنگی حزب خاصی پیش از بیعت داشت.<sup>۱۸</sup> انتخاب عمر در شکل استخلاف بوده و عثمان نیز برگزیده شورایی محدود بود. در مقایسه با این نمونه ها، انتخاب علی (ع) به صورت گسترده، خواست اکثریت مردم حاضر در

مدینه بود. در اصل، این تنها بیعت و انتخابی بود که می توان آن را يك بیعت عمومی و مردمی خواند.

نکته تازه این بیعت آن بود که علاوه بر مهاجرین و انصار، نمایندگان مردم عراق و مصر نیز در آن شرکت داشتند. البته رأی آنان از حیث سنت عرفی رایج در آن روزگار که تنها رأی مهاجرین و انصار را معتبر می شمرد، تأثیری نداشت؛ اما حضور آنها جنبه مردمی انتخاب امام را بالا برد. این امر پدیده ناشناخته ای برای امام و دیگران نبود. امام ضمن خطبه ای فرمود: «بیعت شما با من «فلته» و ناگهانی [بی اندیشه و تدبیر] نبود و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید.<sup>۱۹</sup> این سخن، همان گونه که ابن ابی الحدید یادآور شده<sup>۲۰</sup>، کنایه ای است به شیوه انتخاب ابوبکر. آن حضرت برای اینکه تصور توطئه و فرصت طلبی در اذهان به وجود نیاید، حاضر به بیعت مردم با او، در خانه اش نشد و فرمود: بیعت با او نمی تواند در خفا و بدون رضایت مسلمانان صورت بگیرد.<sup>۲۱</sup> لذا فرمود: من به مسجد می روم هر کسی خواست بیاید و با من بیعت کند؛ آن گاه به مسجد درآمد و مردم با او بیعت کردند.<sup>۲۲</sup>

۲- از نظر امام علی (ع) همان طور که واقعیت نیز چنین است، بیعت امری است که می باید برخاسته از اختیار باشد. اگر بیعت عقدی است طرفینی، هر دو طرف باید به تعهدات خود پایبند باشند؛ اما این تنها در صورتی است که این عقد آزادانه انجام شده باشد. تأکید حضرت بر آزادانه بودن بیعت، برای توجه به تبعات این عقد و رعایت تعهداتی بود که در بیعت مورد نظر است. به نقل دینوری، امام علی (ع) پس از بیعت، ضمن سخنانی فرمود: شما مردم همانند آنچه پیش از من بوده با من بیعت کردید. اختیار تنها پیش از بیعت وجود دارد؛ اما زمانی که بیعت صورت گرفت اختیاری در کار نیست امام می باید پایداری کند و رعیت باید تسلیم او باشد. این يك بیعت عمومی [بیعت عامه] بود، کسی که آن را رد کند اسلام را رد کرده است. و [بیعت با من] بیعتی ناگهانی [فلته] نبود.<sup>۲۳</sup>

بر اساس این تعریف از بیعت، امام مصمم بود تا اجباراً از کسی بیعت نگیرد. امام حتی از کسانی که بیعت کرده بودند، اما به فرمان او درباره عزیمت به عراق برای روشن کردن تکلیف ناکثین بی توجهی کردند بازخواست نکرد. زمانی که سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و اسامة بن زید بهانه هایی برای اجرا نکردن این فرمان آوردند مالک اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، اگر ما از مهاجرین و انصار نیستیم؛ اما از «تابعین به احسان»<sup>۲۴</sup> هستیم. اگر اینان بدانچه در آن سبقت گرفته اند [اسلام] آولایند، در آنچه ما با آنان در آن شریک بوده ایم اولویتی ندارند. این بیعت «عامی» بوده، کسی که از آن خارج شود مطعون و سزاوار سرزنش است. اینان را که قصد تخلف از بیعت دارند با زیانت تحریک کن و اگر نپذیرفتند به حبس بینداز. امام فرمود: من آنان را دعوت می کنم و رأی آنان همان است که بر آن اند.<sup>۲۵</sup>

مروان که پس از قتل عثمان با علی (ع) بیعت کرده بود، در جمل به اسارت درآمد. حسنین (ع) به علی (ع) گفتند که او با شما بیعت می کند. حضرت فرمود: مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست که پیمان شکن است و غدار ببادستی چون دست جهود.<sup>۲۶</sup> بلاذری از مروان نقل کرده که بعد از جمل به امام علی (ع) گفت: من جز آنکه مجبورم کنی، با تو بیعت

- ۱۹- نهج البلاغه خطبة ۱۳۶.
- ۲۰- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۳۱.
- ۲۱- تاریخ الطبری ج ۴ ص ۴۲۷.
- ۲۲- انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۱۰.
- ۲۳- اخبار الطوال ص ۱۴۰؛ نک: المعیار و الموازنه ص ۱۰۵.
- ۲۴- اشاره به آیه ۱۰۰ از سوره توبه.
- ۲۵- اخبار الطوال ص ۱۴۳؛ المعیار و الموازنه ص ۱۰۶.
- ۲۶- نهج البلاغه، خطبة ۷۳.
- ۲۷- انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۶۲.
- ۲۸- امام در نامه ای به معاویه نوشتند: ... و اما اینکه میان شام و بصره و بین طلحه و زبیر (با خودت) تفاوتی قایل شده ای حقیقت امر در این مورد یکی است زیرا بیعت با من «بیعت عامه» بوده و نظیر خلاف کسی در آن راه ندارد و اختیاری در آن وجود ندارد. نک: وقعة صفین ص ۵۸.
- ۲۹- المعیار و الموازنه ص ۱۵۲؛ الجمال ص ۱۳۱ و در نهج البلاغه نامه یکم آمده: مردم به طور آزادانه و بدون هیچگونه جبر و اکراهی با من بیعت کردند. روایان اموی مسلک و عثمانی مذهب کوش کرده اند نقش مالک را برجسته کنند و اظهار کنند که ترس از او آنان را وادار به بیعت کرده است.
- ۳۰- وقعة صفین ص ۶۵.
- ۳۱- همان، ص ۱۶.
- ۳۲- همان، ص ۴۵.
- ۳۳- اخبار الطوال ص ۱۴۳ ش ۱۰.
- ۳۴- نهج البلاغه نامه ۶ (ترجمه شهیدی).



سنت رسول (ص) عمل کردند.<sup>۳۸</sup> يك نفر نیز اصرار داشت تا علاوه بر کتاب خدا و سنت رسول (ص) سیره شیخین را جزو شروط بیعت آورد؛ اما امام نپذیرفت و فرمود: حتی اگر ابوبکر و عمر به چیزی جز کتاب خدا و سنت رسول (ص) عمل کرده باشند بر حق نیستند.<sup>۳۹</sup> امام تنها در برابر قرآن و سنت خود را تسلیم می‌دید و حاضر به تخطی از آن نبود. اصحاب و فرمانداران آن امام نیز چنین بودند؛ قیس بن سعد خطاب به مردم گفت: ای مردم، ما با کسی بیعت کردیم که پس از پیامبران - صلی الله علیه و آله - بهتر از او نمی‌شناسیم. پس برخیزید و بر کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنید. اگر ما با شما طبق کتاب خدا و سنت رسولش عمل نکردیم، بیعتی بر عهده شما نخواهیم داشت.<sup>۴۰</sup> محمد بن ابی بکر - حاکم مصر - خطاب به مردم گفت: پس اگر در اعمال من اطاعت از فرمان خدا و ترس از او را مشاهده کردید، من خدا را به سبب این نعمت که مرا ارزانی داشته سپاس می‌گویم؛ زیرا او راهنمای من در این کارها بوده است، و اگر در اعمال من چیزی بر خلاف حق مشاهده کردید آن را نپذیرید و مرا سرزنش کنید.<sup>۴۱</sup> امام خود در برابر برخی از بستگان عثمان که خواستند در بیعت شرط کنند تا امام از آنچه در دست آنهاست صرف نظر کند، مخالفت کرده فرمود: تنها حقی که آنان بر عهده او دارند عمل به کتاب خدا و سنت رسول است و بس.<sup>۴۲</sup>

۵- معیار انتخاب خلیفه بر پایه اصولی بود که برای توده مردم که سیره شیخین را چونان سیره شرعی می‌دانستند قابل قبول بود. بسیاری از مردم به استناد همان شیوه، از علی (ع) متابعت کردند و با دشمنان وی به جنگ پرداختند. از یکی از هواداران امام شعری نقل شده که برای اثبات حقانیت علی (ع) و تعهد مردم در قبال او، عهد او را به عهد و تعهد خلفای نخست تشبیه کرده است:

له فی رقاب الناس عهداً و ذمّة  
 كههد ابی حفص و عهد ابی بكر  
 فبايع و لا ترجع علی العقب كافرأ  
 اعيدك بالله العزيز من الكفر  
 (وقعة صفين، ص ۲۰۶)

اما نه امام خود آن شیوه را در مشروعیت بخشیدن به امامت دخیل می‌دانست<sup>۴۳</sup> و نه اصحاب نزدیک او که امامتش را اصیل تر و فراتر از بیعت مهاجرین و انصار می‌دیدند چنین مبنایی را می‌پذیرفتند.

اکنون در سایه تحقیقات دقیق تر، برای هیچ فرد منصفی این امکان وجود ندارد که وجود حزب علوی را از زمان رسول خدا (ص) انکار کند؛ چه رسد به آنکه از سقیفه بدین سوی به انکار آن بپردازد. الدوروی حضور این حزب را از پیش از سقیفه می‌پذیرد<sup>۴۴</sup>، و دهها شاهد تاریخی این دیدگاه را که کسانی از همان هنگام، علی را شایسته ترین فرد برای خلافت - بلکه تنها فرد سزاوار آن - می‌دانستند تأیید می‌کند.

خزیمه بن ثابت پس از بیعت با علی (ع) می‌گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا (ص) او را برای ما برگزید.<sup>۴۵</sup> ابن عباس در برابر این سخن عمر که دلیل قریش را در انتخاب نکردن علی (ع) کراهت آنان از جمع شدن خلافت و نبوت در يك خاندان می‌دانست، گفت: «آنها نسبت به آنچه خدا نازل کرده بود کراهت داشتند.»<sup>۴۶</sup> دارمیة حجونیة در برابر معاویه، در بیان علل دوستی

نمی‌کنم.<sup>۴۷</sup> روشن است که بیعت نکردن به معنی شورش کردن نیست. پس زمانی که مردم با معیارهای پذیرفته شده با کسی بیعت کردند، و «بیعت عامه» صورت گرفت، اگر کسی تخلف شورش گونه کند یا مدعی خلافت شود می‌بایست آرام شود، در غیر آن صورت، خلافت چه معنایی خواهد داشت؟<sup>۴۸</sup> با این حال افتخار امام علی (ع) این بود که کسی را بر بیعت با خود، مجبور نکرده است.<sup>۴۹</sup> عدی بن حاتم نیز نزد معاویه گفت که علی هیچ کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد.<sup>۵۰</sup>

۳- شیوه پذیرفته شده در بیعت، بیعت مهاجرین و انصار بود؛ امری که در شهرها به استناد آن امام را به عنوان خلیفه پذیرفتند و ناکنین را رد کردند.<sup>۵۱</sup> حتی گفته شد: اگر علی عثمان را کشته [باز خلیفه است زیرا] مهاجرین و انصار که حکام بر مردم هستند با او بیعت کرده اند.<sup>۵۲</sup> به خوبی روشن است که اگر امام به این شیوه استناد می‌کرد بدان دلیل بود تا مخالفانش را که بیعت خلفای قبل را به استناد همان شیوه مشروع می‌دانستند قانع کند. گذشت که در بیعت با امام، جز مهاجر و انصار نمایندگان قبایل عراق و مردم مصر حضور داشتند و این نکته ای است که مورد توجه مالک اشتر نیز بود.<sup>۵۳</sup>

امام ضمن نامه ای به معاویه نوشتند:

مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدان سان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است، نتواند دیگری را خلیفه گیرد و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شورا از آن مهاجران است و انصار؛ پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند، و او را امام خود نامیدند، خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آرد، او را به جمعی که از آن برون شد بازگردانند؛ و اگر سر باز زد یا وی به خاطر رفتن به راهی جز راه مسلمین پیکار کنند.<sup>۵۴</sup>

این اصل درباره خلفای نخست مورد پذیرش قرار گرفته بود جز آنکه بعدها عثمانی مذهبیان به بیعت نکردن تنی چند از صحابه استناد کردند، و آنان نیز برای گریز از فرمان علی (ع) برادر کشی مسلمانان را دستاویز قرار دادند.<sup>۵۵</sup>

معتمد بن سلیمان گوید: به پدرم گفتم: مردم می‌گویند بیعت با علی (ع) تمام نشد. او گفت: فرزندم! بیعت از آن اهالی حرمین است و مردمان آن با او بیعت کردند.<sup>۵۶</sup>

۴- نکته دیگر آن بود که بیعت بر سر چه چیز صورت گرفت. طبیعی است که در اصل امام به عنوان خلیفه پذیرفته شد و مردم شرط وفاداری را پذیرفتند؛ اما لازم بود تا جزئیات بیشتری مطرح شود. عثمان به دلیل تخلف از احکام خدا مطرود شناخته شد؛ در حالی که در دوره خلفای نخست، عمل به کتاب خدا و سنت رسول (ص) يك اصل پذیرفته شده بود (گرچه برخی از آنان به جنبه هایی از سیره و حتی قرآن بی توجهی کردند). پس از عمر، شرط «سیره شیخین» در بیعت آمد که امام علی (ع) آن را نپذیرفت.

به گزارش طبری بیعت چنین شد که به کتاب خدا درباره قریب و بعید و عزیز و ذلیل عمل شود.<sup>۵۷</sup> این جهت گیری، انعکاس مسایل دوره عثمان است. به گزارش ابن اعثم، شخصی مصری با نام سودان بن حمران مرادی گفت: ای ابوحنسن، ما بدین شرط با تو بیعت می‌کنیم که اگر چنان عثمان در میان ما عمل کردی تو را بکشیم. علی (ع) پاسخ داد: آری؛ آن گاه مردم بر پایه کتاب خدا و

۳۵- نك: انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۰۷.

۳۶- همان، ج ۲ ص ۲۰۸. مردم مصر که در مدینه حضور داشتند به اهل مدینه می‌گفتند: شما اهل شوری [مشورت در انتخاب خلیفه] و کسانی هستید که امامت را منعقد می‌کنید و امر شما جاری بر امت است. تاریخ الطبری ج ۴ ص ۴۳۴.

۳۷- همان، ج ۴ ص ۴۳۵.

۳۸- القترح ج ۲ صص ۲۴۶-۲۴۷.

۳۹- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۷۶.

۴۰- الفارات ص ۷۵.

۴۱- همان، ص ۸۳.

۴۲- تاریخ البعوی ج ۲ صص ۱۷۸-۱۷۹.

۴۳- امام در چندین مورد بیعت خود با ابوبکر و پذیرفتن او را که به اصطلاح مهاجر و انصار نیز پذیرفته بودند، بر اساس ضرورت و حفظ وحدت میان مسلمانان توجیه می‌کرد. نك: انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۸۱؛ الفارات صص ۱۱۰-۱۱۱.

امام نسبت به سقیفه می‌فرمود: بل عرفت ان حقی هوالمأخوذ و قد تركته لهم تجاؤزاً لله عنهم. نك: وقعة صفين ص ۹۱، در گذشته اهل سنت همین را نیز که اهل بیت (ع) خود را سزاوارتر از دیگران یعنی خلفای نخست به خلافت می‌دانستند نمی‌پذیرفتند اما اکنون جناحهای نسبتاً روشن اهل سنت قبول دارند که علی (ع) صرفاً بخاطر وحدت با ابوبکر بیعت کرد در حالی که خود را احق به خلافت می‌دانست نك: تفسیر المنازع ص ۲۲۴.

۴۴- همان، ص ۲۰۸.

۴۵- همان، ص ۲۰۸.

۴۶- همان، ص ۲۰۸.

۴۷- همان، ص ۲۰۸.

۴۸- همان، ص ۲۰۸.

۴۹- همان، ص ۲۰۸.

۵۰- همان، ص ۲۰۸.

۵۱- همان، ص ۲۰۸.

۵۲- همان، ص ۲۰۸.

۵۳- همان، ص ۲۰۸.

۵۴- همان، ص ۲۰۸.

۵۵- همان، ص ۲۰۸.

۵۶- همان، ص ۲۰۸.

۵۷- همان، ص ۲۰۸.



علی (ع) می گفت: از آن روی او را دوست دارد که رسول خدا (ص) «ولایت» را برای او قرار داد.<sup>۲۷</sup> به گزارش طبری زمانی که علی (ع) پس از صفین، به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، شیعیان در کنار علی (ع) ثابت و رزیده گفتند: بر عهده ما، بیعت دیگری نیز وجود دارد: «نحن اولیاء من ولایت و اعداء من عادت» ما دوستان دوست تو و دشمن دشمن تو هستیم و اسکافی می گوید: مردم بر کتاب و سنت با علی (ع) بیعت کردند و شیعیان علی (ع) بر دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان او.<sup>۲۸</sup> تأکید بر چنین اساس بیعتی - به عنوان بیعت دوم - و نیز مضمون آن گرایش شیعی بیعت کنندگان را می رساند. در اصل خبر نیز تأکید بر آن است که «شیعه» او چنین بیعت کردند.

ابوذر که خود در زمان عثمان درگذشت، مردم را به سوی اهل بیت (ع) می خواند و خاندان رسول خدا (ص) را به عنوان «خاندان نوح، آل ابراهیم، برگزیده سلاله اسماعیل، عترت طیبه» می نامید، از مردم می خواست آنان را به منزله سر از پیکر، بلکه دو چشم از سر بدانند. او آنان را چون آسمان برافراشته، کوههای استوار، خورشید درخشان و درخت زیتون توصیف می کرد. و می افزود: محمد وارث آدم بوده و انبیا بر او برتری ندارند و علی بن ابی طالب وصی محمد (ص) و وارث علم اوست. ای امتی که پس از رسول متحیر مانده اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته بود مقدم می داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته بود مؤخر می داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران می نهادید از همه نعمتها از هر سوی بهره مند می شدید.<sup>۲۹</sup> در جای دیگر همین ابوذر گفت: ای مردم، در آینده فتنه هایی پدیدار خواهد شد؛ اگر گرفتارش شدید به کتاب خدا و علی (ع) تمسک کنید.<sup>۳۰</sup> زمانی که ابوذر را به ربه تبعید کردند و علی (ع) و فرزندان او را بدرقه کردند، ابوذر نگاهی به امام کرد و گفت: وقتی تو و فرزندان را می بینم به یاد سخن رسول خدا (ص) درباره شما می افتم و گریه می کنم.<sup>۳۱</sup>

سلمان نیز از اینکه علی (ع) زنده بود و مردم از او بهره نمی جستند تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبران آگاه نخواهد کرد.<sup>۳۲</sup> مقداد نیز از رسول خدا (ص) نقل می کرد که «معرفت آل محمد» در حکم برائت از آتش و «حب آل محمد» جواز صراط و «ولایت آل محمد» امان از عذاب است.<sup>۳۳</sup>

عمار همچنین راوی حدیثی از رسول خدا (ص) بود که فرمود: به کسی که به خدا ایمان آورد و با ولایت علی بن ابی طالب مرا تصدیق کند توصیه می کنم آن کس که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد.<sup>۳۴</sup> از ابوذر، سلمان، عمار و مقداد نظیر این نقلها که نشانه عقیده شیعی آنهاست فراوان است. ابو حاتم رازی در تعریف «شیعه» می گوید: این لقب کسانی است که علی (ع) را در زمان رسول خدا (ص) دوست داشتند؛ نظیر سلمان، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و دیگران. رسول خدا (ص) درباره این چهار نفر فرمود: بهشت مشتاقی چهار نفر است: سلمان، ابوذر، مقداد و عمار.<sup>۳۵</sup>

ام سنان دختر خیمه بن خشره نیز در وصف علی (ع) می گفت:

قد كنت بعد محمد خلفاً لنا اوصی اليك بنا فكننت وقتياً<sup>۳۶</sup>  
تو پس از محمد (ص) باقی مانده او برای ما هستی. او درباره ما به

تو وصیت کرده پس تو وفادار هستی. ام الخیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان علی (ع) می گفت: خدای شما را رحمت کند، بشنابید به سوی امام عادل متقی و صدیق وصی.<sup>۳۷</sup> اینکه اینان و بسیاری از یاران شیعه امام علی (ع) او را «وصی» می دانستند، بدان معناست که تصورشان از او بسی فراتر از خلیفگی است که وی با بیعت مردم به دست آورده بود.

اشعار زیادی که حکایت از جاری شدن این تعبیر بر زبان حجر بن عدی، ابن تیهان، ابن عجلان و دیگر یاران شیعه حضرت دارد در منابع آمده است.<sup>۳۸</sup> مالک اشتر در وقت دعوت مردم به بیعت با امام علی (ع) می گفت: ای مردم، او «وصی اوصیاء» و «وارث علم انبیا» است.<sup>۳۹</sup> ام عربان نیز در مرثیه شهادت علی (ع) گفت:

وكتا قبل مقتله بخير نرى «مولی رسول الله» فینا<sup>۴۰</sup>  
اشعار فراوانی از برخی از صحابه رسول خدا (ص) که بعضاً از حامیان رسول خدا (ص) نیز بودند در تفسیر حدیث غدیر به معنای ولایت و رهبری، در دسترس است. نمونه آنها اشعار قیس بن سعد بن عباده، حسان بن ثابت و نیز اشعاری از خود امام علی علیه السلام است.<sup>۴۱</sup> مجموعه این نقلها حکایت از شکل گیری جریان دارد که امام علی (ع) را به عنوان امام معرفی شده از سوی رسول خدا (ص) می شناسد. آنان حقانیت امام را در «وصایت» او نسبت به رسول خدا (ص) می دانستند و از دیگران می خواستند از او به عنوان «وصی رسول خدا (ص)» پیروی کنند. ابن تیهان می گفت: به درستی که امام ما و ولی ما، وصی رسول خدا (ص) است. و ابن عجلان می گفت: چگونه متفرق شویم در حالی که «وصی» امام ماست.<sup>۴۲</sup> و حجر بن عدی می گفت: پس از رسول خدا (ص) ولایت در او بود و رسول به وصایت او پس از خود رضایت داد.<sup>۴۳</sup> شخصی با نام زادن فرخ که به تازگی مسلمان شده بود در راهی به خوارج برخورد. از وی درباره علی (ع) پرسیدند. او گفت: امیر مؤمنان، وصی رسول خدا (ص) و سرور همه آدمیان است.<sup>۴۴</sup> آنان او را کشتند. محمد بن ابی بکر نیز در نامه معروفش به معاویه، از امام علی (ع) به عنوان «وارث رسول الله و وصیه» یاد کرد.<sup>۴۵</sup>

امام علی (ع) خود نیز اقداماتی در توسعه این اندیشه که او صاحب حق امامت از سوی رسول خدا (ص) است انجام داده است. او خود شعری درباره محتوای حدیث غدیر سروده که ضمن آن، حدیث غدیر را به معنای وجوب ولایت خویش بر مردم تفسیر کرده است:

فأوجب لي ولایتة عليكم رسول الله يوم غدیر خم  
امام در نامه مفصلی به معاویه، نکات جالب توجهی را درباره سهم خود در نشر اندیشه ولایت شیعی بیان فرموده که چون متن نامه از حیث تفکر امامتی اهمیت بالایی دارد بخشهای عمده آن را نقل می کنیم:

خدای تعالی می فرماید: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر فرمان برید»؛ این آیه در حق ما اهل بیت است نه شما؛ سپس [قرآن] از نزاع و تفرقه نهی کرد و به تسلیم و اتحاد فرمان داد. شما همان قومی هستید که به خدا و رسولش اقرار کردید و بدان خستو [معترف] شدید. خداوند شما را خبر داد که محمد (ص) پدر هیچ يك از مردانتان نبوده، او رسول خدا و خاتم پیامبران است» و نیز

- ۴۴- مقدمه فی تاریخ صدرالاسلام ص ۴۸.
- ۴۵- المعیار و الموازنه ص ۵۱.
- ۴۶- الايضاح ص ۸۸، شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۵۳.
- ۴۷- الوافدات من النساء علی معاوية ص ۴۱، المعیار و الموازنه ص ۱۹۴.
- ۴۸- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۶۴.
- ۴۹- نرالدر، ج ۲ ص ۱۷۷، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۱.
- ۵۰- انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۱۸.
- ۵۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۳.
- ۵۲- انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۸۳.
- ۵۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۲۷۰، ث ۳۸۶۲.
- ۵۴- الموقیبات ص ۱۳۱۲، ذخائر العقبی ص ۹۵.
- ۵۵- کتاب الزینة ص ۲۵۹.
- ۵۶- الوافدات من النساء علی معاوية ص ۲۴.
- ۵۷- الوافدات من النساء معاوية ص ۲۹، بلاغات النساء ص ۱۶۷، تاریخ دمشق؛ تراجم النساء ص ۵۳۱.
- ۵۸- رقة صفین صص ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۸۵، ۴۱۶، ۳۸۱، ۴۳۶، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۴۳ - ۱۵۰، مختصر تاریخ دمشق ج ۱۱ ص ۲۲۹.
- التصویر المختاره صص ۲۱۷ - ۲۱۸. و نك: نهج الصباغه ج ۳ ص ۵۵-۵۷.
- ۵۹- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۹.
- ۶۰- مقتل علی بن ابی طالب (ع)، ابن ابی الدنيا، مجله تراثناش ۱۲ ص ۱۱۶.
- ۶۱- نك: الغدير ج ۲ صص ۳۴، ۳۴، ۶۸ از مصادر متعدد؛



تاریخ الیعتوبی ج ۲ ص ۱۱۲۸  
وی از حسان آورده: حفظت  
رسول الله فینا وعهد  
الیک و من اولس به منک من و

من  
ألت أخاه فی الإخاء و وصیة  
و أعلم فہر بالکتاب و السنن  
۶۲- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص  
۱۴۹، ۱۴۳.

۶۳- الغدير، ج ۲ ص ۲۵ از:  
شرح نهج البلاغه ج ۲ ص  
۱۳۷۷ تذکره الخواص ص ۶۲  
و...

۶۴- الفارقات ص ۱۲۳ (ترجمة  
دکتر آیتی).

۶۵- وقعة صفین صص ۱۱۸-  
۱۱۹. در باره کساربرد کلمه  
وصایت در موارد متعدده نك:  
معالم المدرستین ج ۱ صص  
۲۹۵-۳۲۸.

۶۶- بقره / ۲۴۶.

۶۷- بقره / ۲۴۷.

۶۸- آل عمران / ۶۸.

۶۹- احزاب / ۶۰.

۷۰- آية تطهير، نك: احزاب  
/ ۳۳.

۷۱- بقره / ۱۳۲.

۷۲- ابراهيم / ۳۶.

۷۳- انفال / ۴۱.

۷۴- روم / ۲۸.

۷۵- اشاره به آیه: ۳۳ / آل  
عمران.

۷۶- الفارقات (ترجمة دکتر  
آیتی) صص ۶۷-۷۱ الفارقات،  
تصحیح اربوی ج ۱ صص ۱۹۵  
-۲۰۴.

۷۷- نهج البلاغه خطبه ۳ ص ۹  
(ترجمة: دکتر شهیدی) ربيع  
الابرار ج ۳ ص ۵۳۶.

۷۸- نهج البلاغه خطبه ۸۷.

۷۹- همان، خطبه ۱۰۹.

۸۰- همان، خطبه ۲۳۹.

۸۱- نزالدر، ج ۱ ص ۲۷۲.

عبرن الأخبار ج ۲ ص ۲۳۶.

ای معاویه! آیا تو جز الله خدای دیگری را می طلبی؟  
یا جز کتاب الله کتاب دیگری می جویی؟ یا جز کعبه خانه  
خدا و مسکن اسماعیل و جایگاه پدرمان ابراهیم، قبله  
دیگری می خواهی؟ یا جز آیین ابراهیم در پی آیینی دیگر  
هستی؟ یا غیر از خدا، ملک و فرمانروای دیگری طلب  
می کنی؟ خداوند این ملک و فرمانروایی را در میان ما قرار  
داده. تو دشمنیت را نسبت به ما آشکار گردانیدی و حسد  
و کینه ات را نیک فرمودی و نشان دادی که پیمان خدای  
می شکنی و آیات او تحریف می کنی. و این سخن خدا را  
دگرگون کردی که به ابراهیم گفت: «خدا برای شما این  
دین را برگزیده است»<sup>۷۱</sup> آیا از آیین ابراهیم روی می گردانی  
و حال آنکه خدای تعالی او را در دنیا برگزیده و او در  
آخرت از صالحان است؟ آیا جز حکم خدا، حکم دیگری  
می جویی؟ یا امامی بیرون از خاندان ما می طلبی؟ امامت  
از آن ابراهیم و ذریه او و مؤمنانی است که پیرو آنهایند و  
از آیین او روی نمی گردانند. و گفت: «هر کس از من  
پیروی کند، از من است»<sup>۷۲</sup>

معاویه در پاسخ امام از اینکه امام خود را خویشاوند تمام انبیا  
خوانده بود بر آشفت و نوشت: «به خویشاوندیت با محمد(ص)  
راضی نشده خود را به همه پیامبران نسبت داده بودی»<sup>۷۳</sup> او سپس  
افزود:

بدان که محمد (ص) یکی از رسولان بود که بر همه  
مردم مبعوث شده بود، پیامهای پروردگارش را رسانید و جز  
این مالک چیزی نبود... اکنون به ما بگوی که فضیلت  
خویشاوندی تو چیست؟ و فضیلت حق تو کدام است؟ و  
نام خود را در کجای کتاب خدا یافته ای؟ و ملک و امامت  
و برتری تو در کجای قرآن است؟ آری ما به امامان و  
خلفایی که پیش از ما بودند اقتدا می کنیم و تو خود نیز به  
آنان اقتدا می کردی.

وی سپس به وراثت خود از عثمان اشارت کرد. امام در پاسخ  
نامه وی، او را به دشمنی با انبیا و علاقه و محبت به اجداد کافرش  
متهم کرد و در ادامه نوشتند:

بدان که ما اهل بیت رسول الله (ص) هستیم. کافر ما  
را دوست ندارد و مؤمن کینه ما به دل نگیرد. همچنین  
امامت محمد (ص) را انکار کردی و پنداشته ای که او  
رسول است و امام نیست. انکار این امر سبب می شود که  
امامت همه پیامبران را انکار کنی؛ ولی ما شهادت  
می دهیم که او رسول و امام بود، صلی الله علیه و اله ... اما  
در باب اینکه خویشاوندی من با رسول خدا و حق مرا  
انکار کردی، هر آینه سهم ما و حق ما در کتاب خداست و  
در تقسیم، ما را همراه پیامبر آورده آنجا که می فرماید: «و  
هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید، خمس آن از آن خدا و  
پیامبر و خویشاوندان است»<sup>۷۴</sup>؛ و جای دیگر: «پس به  
خویشاوند حقیقتش را بده»<sup>۷۵</sup> آیا نمی سهم ما با سهم  
خدا و پیامبر او آمده است و سهم تو با بیگانگان ... تو  
امامت و فرمانروایی مرا انکار می کنی. آیا ندیده ای که  
خدای تعالی در قرآن، درباره خاندان ابراهیم گوید که آنان  
را بر جهانیان برتری داده است.<sup>۷۶</sup> خداوند است که ما را بر

گوید: «اگر نمیرد یا کشته شود شما به عقب باز گردید» و  
تو ای معاویه و یارانت به عقب باز گشتید و مرتد شدید و  
عهدی را که با خدا بسته بودید شکستید و بیعت گسستید  
و اینها به خدا زبانی نرساند. ای معاویه، آیا نمی دانی که  
امامان از ما هستند و از شما نیستند. خداوند شما را خبر  
داد که اولوالامر باید استنباط کنندگان علم باشند و نیز خبر  
داد که در همه اموری که مورد اختلاف شما واقع می شود  
به خدا و رسول او و اولوالامر که حاملان علم هستند رجوع  
کنید. پس هر کس به عهد خود با خدا وفا کند خدا را وفا  
کننده به عهد خود خواهد یافت... ما خاندان ابراهیم  
هستیم که بر ما حسد می برند و شما میدانید که بر ما حسد  
می برید «طایفه ای از بنی اسرائیل بودند که به پیامبر خود  
گفتند: بر ما پادشاهی قرار ده تا در راه خدا بجنگیم»<sup>۶۶</sup>  
چون خداوند طالوت را به پادشاهی فرستاد، بر او حسد  
بردند و گفتند: «از کجا او را بر ما پادشاهی است» و  
پنداشتند که خود سزاوارتر از او به پادشاهی هستند.<sup>۶۷</sup> همه  
اینها چیزهایی است که پیش از این اتفاق افتاده و اینک  
آنها را برای تو حکایت می کنیم و تفسیر و تأویل آنها نزد  
ماست و آن که دروغ بزند، نومید شود. نمونه های آن را در  
شما می یابیم... بدان که ما اهل بیت، همان خاندان  
ابراهیم هستیم که بر آن رشک بردند. ما مورد حسد واقع  
شدیم؛ همچنان که پدرانمان زین پیش مورد حسد واقع  
شده بودند. خدای تعالی فرمود آل ابراهیم و آل لوط و آل  
یعقوب و آل موسی و آل هارون و آل داوود؛ ما نیز آل  
محمد(ص) پیامبر خود هستیم.

ای معاویه، ندانسته ای که خدا می گوید «نزدیکترین  
کسان به ابراهیم، همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان  
هستند و خدا یاور مؤمنان است»<sup>۶۸</sup> و ما هستیم اولوالارحام  
که در این آیه آمده است: «پیامبر به مؤمنان از خودشان  
سزاوارتر است و زنانش مادر مؤمنان هستند و در کتاب خدا  
خویشاوندان نسبی - از مؤمنان و مهاجران - به یکدیگر  
سزاوارترند»<sup>۶۹</sup> ما اهل بیت هستیم، خداوند ما را اختیار  
کرده و برگزیده و نبوت را در ما قرار داده و کتاب و  
حکمت و علم از آن ماست و خانه خدا و مسکن  
اسماعیل و مقام ابراهیم از آن ماست، پس فرمانروایی ما را  
سزد. وای بر تو ای معاویه! ما به ابراهیم سزاوارتریم، ما آل  
او هستیم و آل عمران به عمران سزاوارترند... و آل محمد  
سزاوارتر به محمدند. ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی  
«ناپاکی از آنها بزوده و آنان را پاکیزه ساخته است»<sup>۷۰</sup> و  
هر پیامبری را دعوتی است ویژه خود او و فرزندان و  
خاندانش، و هر پیامبری را در حق خاندانش «وصیتی»  
است، آیا نمی دانی که ابراهیم به پسرش یعقوب «وصیت»  
کرد و یعقوب چون مرگش فرا رسید، پسرانش را «وصیت»  
کرد و محمد(ص) به خاندانش «وصیت» کرد. این سنت  
ابراهیم و دیگر پیامبران بود و محمد (ص) به فرمان خدا به  
آنان اقتدا کرد... کتاب خدا بر ما نازل شده و رسول الله در  
میان ما مبعوث شده و آیات بر ما خوانده شده. ماییم  
وابستگان کتاب و ماییم گروهان بر آن و داعیان به سوی آن  
و برپادارندگان آن «قبای حدیث بعده یؤمنون».



جهانیان فضیلت داد... اگر توانی میان ما و ابراهیم(ع) و اسماعیل و محمد و آل محمد، در کتاب خدا جدایی افکنی پس چنان کن.<sup>۷۶</sup>

نامه مزبور را ابواسحاق ثقفی - از مؤرخان شیعی قرن سوم هجری (م ۲۸۳) - آورده است. در این نامه، اعتقاد علی(ع) به امامت الهی، کاملاً مشهود و جنبه های مختلف استدلالی آن به درستی روشن است. مهمترین قسمت این استدلالها ایجاد ارتباط و پیوند بین نبوت و وصایت و امامت و اثبات آن به عنوان خطی اصیل در تاریخ انبیاست. انکار معاویه نسبت به امامت رسول خدا(ص) نیز از نکات قابل توجهی است که در این مکاتبه وجود دارد. به هر روی امام علی(ع) برای اثبات برتری «اهل بیت» بر دیگران و داشتن «حق الهی» در بسیاری از سخنانش تلاش کرده است. وی با اثبات چنین حقی، امامت را لازمه آن دانسته و طبیعی است که آن را برای دیگر خلفا نمی شناسد.

هویت شیعی تفکر امام از شواهدی دیگر نیز به دست می آید: امام ضمن خطبه ای درباره اهل بیت (ع) می گوید:

راز پیامبر به آنها سپرده است. و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر، قرآن و سنت نزد آنان در آمان، چون کوه افراشته، دین را نگهدارند، پشت اسلام بدانها راست و ثابت و پایرجاست.<sup>۷۷</sup>

و در جای دیگری فرمود:

پس، کجا می روید و کی بازمی گردید که علامتها بر پاست و دلایها هوید است و نشانه ها پا برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی کی و چرا؟ خاندان پیامبر تان میان شماست که زمامداران یقین اند، پیشوایان دین اند، زبان صدق و راستی اند؛ آنان را در بهترین جایگاههای قرآنی فرود آورید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند روی به آنان آرید.<sup>۷۸</sup>

و در جای دیگری فرمود:

ما درخت نبوتیم و فرود آمدگاه رسالت [محطّ الرسالة]، و جای آمد شد فرشتگان رحمت، و کانهای دانش و چشمه سارهای بینش؛ یاور و دوست ما، امید رحمت می برد و دشمن و کینه جوی ما انتظار قهر و سطوت دارد.<sup>۷۹</sup>

و در جای دیگر آمده:

آنان [خاندان محمد (ص)] دانش را زنده کننده اند و نادانی را میراننده؛ بردباری شان شما را از دانش آنان خیر دهد و برون آنان از نمان، و خاموش بودنشان از حکمت بیان. نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند، ستونهای دین اند و پناهگاهها - که مردمان را - نگاه می دارند، حق با بازگشت به آنان به جای خود بازگردید و باطل از همان جا بود که رانده شد و زبانش از بن برید. دین را چنان که باید دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شفتند. راویان دین بسیارند، لیکن پاسداران آن اندک به شمار.<sup>۸۰</sup>

و در جای دیگر آمده:

آگاه باشید که نیکان و پاکان عترت و ذریه من در

کوچکی شکیباترین و به بزرگی عالم ترین مردم اند. آگاه باشید که ما از اهل بیته هستیم که علممان از علم خدا و حکمان از حکم خداست و از گفتار راست شنوده شده ایم. اگر در پی ما در آید، به بصیرت ما هدایت می شوید و اگر چنین نکنید خداوند به دستان ما شما را هلاک خواهد کرد. پرچم حق با ماست، کسی که در پی آن در آید، بدان ملحق شود و کسی که از آن دور شود غرق شود.<sup>۸۱</sup>

و در جای دیگر فرمود:

به دریاها یفتنه در شدند، و بدعتها را گرفتند و سنتها را و نهادند، مؤمنان به گوشه ای رفتند و گمراهان دروغزن به زبان آمدند و سخن گفتند. ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن توان در شد. و آن که جز از در به خانه در آمد، دزد نامیده شد. مصداق آیتهای بلند قرآن اند و گنجینه های خدای رحمان اند؛ اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند.<sup>۸۲</sup>

و در جای دیگر آمده:

کجا بندگانسانی که پنداشتند آنان - نه ما - راسخان در علم اند، به دروغ و ستمی که بر ما می رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته؛ به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را - در حوزة عنایت خود - در آورد و آنان را از آن بیرون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دلهای کور را از ما می جویند. همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند. دیگران در خور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته اند.<sup>۸۳</sup>

امام در این جملات و نامه ای که پیش از این آمد، نوعی «وراثت انبیایی» را برای انتقال حق امامت و رهبری مطرح می کند. این وراثت نه وراثتی است که برای انتقال حقوق عادی به کار می رود، بلکه وراثتی است که با وصایت، علم و حکمت و طهارت و عصمت همراه است؛ فرهنگی است که قرآن میان انبیا برقرار کرده و ابراهیم طالب آن حق برای فرزنداناش می شود و خدا می فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی رسد». خداوند انبیا را از ذریه و اولاد همدیگر می شناساند جز آنکه مضموم «اجتبا» و برگزیدگی نقش محوری دارد.<sup>۸۴</sup> سنیان این وراثت را نوعی وراثت عادی تلقی می کنند؛ ولی شیعیان به تبعیت از نصوصی که در چهارچوب وراثت الهی در فرهنگ قرآنی وجود دارد این اعتقاد را می پذیرند.

امام علی(ع) در نامه ای که در آن حکایت نزاع خود را با قریش مطرح می کند، درباره اصرار خود در رسیدن به خلافت می نویسد: «آیا من که میراثم را طلب می کنم و حقی که خدا و رسول او برای من قرار داده می خواهم آزمندم؟»<sup>۸۵</sup> در این عبارت میراث و حق الهی در کنار یکدیگر آمده است. اما مهمتر از موارد گذشته، استناد امیر مؤمنان (ع) به حدیث غدیر است در آغاز ورود به کوفه - پس از سرکوبی پیمان شکنان جمل - . آن حضرت به تصریح دهها منبع سنی، مردم کوفه و صحابیان رسول خدا(ص) را که همراهش بودند در مسجد کوفه حاضر کرد و از کسانی که شاهد و ناظر صدور حدیث غدیر از رسول خدا(ص) بوده اند، خواست

عقدالفرید ج ۴ ص ۱۵۷  
 (درالکتب العلمیة) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷۶، البیان و التبین ج ۲ ص ۵۲.  
 ۸۲- نهج البلاغه خطبه ۱۵۴.  
 ۸۳- همان، خطبه ۱۴۴.  
 ۸۴- نك: انعام / ۸۴- ۸۷، آل عمران / ۳۸، مریم / ۵۸، عنکبوت / ۲۷، حدید / ۲۶.  
 ۸۵- الفطرات ص ۱۱۱.  
 ۸۶- الغدیر ج ۱ ص ۶۶ و ۱۰۰، از منابع متعدد سنی؛ انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۵۶.  
 ۸۷- امام در جنگ جمل، در برابر طلحه به حدیث غدیر استناد کردند؛ نك: مختصر تاریخ دمشق ج ۱۱ ص ۲۰۴.  
 ۸۸- نك: نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه ج ۲ صص ۶۲۷، ۳۱۴.  
 ۸۹- تاریخ یحیی بن معین ج ۲ ص ۲۸۳.  
 ۹۰- به این فرقه «سفیانیة» و «نابیه» و «نواصب» نیز گفته می شد.  
 ۹۱- نك: الرسالة النابیه در رسائل الجاحظ [ رسائل الکلابیه] ص ۲۳۹.  
 ۹۲- حجرات / ۹.  
 ۹۳- شرح اصول الخمسة ص ۱۱۴۱، البحر الرائق ج ۵ ص ۱۵۱، احکام القسوان، جصاص ج ۳ ص ۴۰۰، جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۳۳۲.  
 ۹۴- انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۰۷.  
 ۹۵- همان، ج ۲ ص ۲۰۷، در روایت اسکانی آمده آنان ابراز کردند که از بیعت خودداری نمی کنند بلکه از جنگ با اهل نماز بیزارند. امام در برابر فرمود: ابوبکر نیز جنگ با اهل نماز را مجاز شمرد [و مقصود آن حضرت، کسانی بود که حاضر



مشروعیت داشت که بتوان به پشتوانه آن در برابر مخالفتها ایستادگی کرد و عاملان آنها را «باغی» و «شورش گر» نامید. این مسأله - یعنی بغی مخالفان - در میان اهل سنت پذیرفته شد؛ جز آنکه مبانی شورشهایی را که از ناحیه صحابه به وجود آمده بود «اجتهاد» دانستند و بدین ترتیب آنان را تبرئه کردند. اهل سنت چنین تحلیلی را درباره خوارج نداشتند و آنان را شورش واقعی می شمردند. پشتوانه ایستادگی «جماعت مشروع» در برابر «شورش»، آیه ای از قرآن بود که در سوره حجرات آمده است: «اگر در گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، میانشان آشتی افکنید، و اگر يك گروه بر دیگری تعدی کرد، با آنکه تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر باز گشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد.»<sup>۹۱</sup> بعد ها ابوحنیفه گفت: اگر سیره امیرالمؤمنین (ع) درباره جهاد با اهل بغی نبود، ما احکام جنگ با بغات را نمی شناختیم.<sup>۹۲</sup> عقیده امیرمؤمنان (ع) آن بود که نفس بیعت نکردن، و حتی ابراز مخالفت در حد سخن گفتن، نمی تواند توجیه کننده مبارزه مسلحانه بر ضد آنان باشد.

نخستین مخالفت از جانب قاعدین بود؛ کسانی که به احتمال با علی علیه السلام بیعت کردند؛ اما از همراهی وی در جنگ با پیمان شکنان و ستمکاران [ناکثین و قاسطین] خودداری کردند. روایت بلاذری حکایت از بیعت نکردن آنها دارد. برخی از آنان - همچون عبدالله بن عمر - گفتند آخرین فردی خواهند بود که بیعت می کنند.<sup>۹۳</sup> از نظر او باید در میان تمام مسلمانان، و آخرین بیعت کننده باشد.<sup>۹۴</sup> این افراد بر این باور بودند که «جماعت» شکل نگرفته است. سعدوقاص می گفت: زمانی بیعت خواهد کرد که جز او کسی باقی نمانده باشد. امام در برابر این مخالفتها، آنان را آزاد گذاشت.

نکته ای که در اینجا باید بدان توجه کرد این است که درباره اجبار به بیعت در مرحله بیعت خاصه و عامه باید تفاوت گذاشت. در واقع وقتی خاصه بیعت کردند، خلافت تثبیت می شود، پس از آن در بیعت عامه، همه باید حضور یابند. از سخن مالک اشتر در برابر قاعدین چنین امری استفاده می شود. امام در همان جا نیز اجبار را نمی پسندد.<sup>۹۵</sup> در برابر اعتراض خوارج نیز گفته شد که اگر ساکت شوند با آنان کاری نخواهد داشت؛ اگر سخن بگویند در برابر آنان استدلال خواهد آورد، و اگر دست به شمشیر ببرند در برابر آنها خواهد ایستاد، و فرمودند: تا وقتی که نام خدا را می برید مساجدمان را به روی شما نمی بندیم و تا زمانی که در کنار ما قرار دارید فیء را از شما دریغ نمی کنیم و تا وقتی دست به سلاح نبرید، جنگ را با شما آغاز نخواهیم کرد.<sup>۹۶</sup> به هر روی قاعدین برای توجیه مخالفت خود «جماعت» را ناقص دانسته، طبعاً خلافت علی (ع) را زیر سؤال می بردند. آنان مردم شام را مکمل این جماعت می دانستند، در حالی که تا آن زمان بیعت اهل حرمین کافی دانسته می شد. معاویه نیز که «جمعیت» فراوان شام را در اختیار داشت، منکر شکل گیری «جماعت» در کنار علی (ع) و طبعاً منکر خلافت او بود. معاویه در برابر دعوت علی (ع) به طاعت و جماعت نوشت: این جماعتی که شما می گوید نزد ما نیز وجود دارد. او علی (ع) را متهم می کرد که خلیفه ما را کشته و جماعت ما را متفرق کرده است.<sup>۹۷</sup>

در باره پیمان شکنان هیچ توجیه معقولی وجود ندارد؛ شواهد و

تا از جای برخیزند و شهادت دهند. عده زیادی که دوازده نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر در میانشان بودند برخاستند و به حدیث غدیر شهادت دادند.<sup>۹۸</sup> استناد به این حدیث در میان عموم مردم جز بدین معنا نبود که امام از «حق الهی» خود در باب «ولایت» سخن می گفت و بدان استناد می کرد.<sup>۹۹</sup> باری امامت نظریه ای است که در جریان خلافت علی علیه السلام تثبیت شد و هویت اصلی فکر شیعه را شکل داد.

امام در خطبه هایی که در روزگار خلافت خود ایراد کردند، با اشاره به رخدادهای آتی تحت عنوان «ملاحم و فتن» چهره ای به خود می گرفت که در حد يك خلیفه معمولی نبود، او خبر از آینده می داد، آن هم نه به عنوان يك تحلیل سیاسی. جذبه شخصیت امام برای عارفان و صوفیان ریشه در عمق اندیشه الهی او و تصویری داشت که او را نزد همگان به عنوان شخصیت لایق برای معنای کامل «ولایت» می شناساند. اینها ریشه در رفتارها و سخنان امام داشت؛ آن گونه که در بالای منبر و به طور رسمی مدعی دانستن همه چیز بود و از عموم مردم می خواست تا قبل از آنکه او را از دست بدهند هر چه می خواهند از او بپرسند.<sup>۱۰۰</sup>

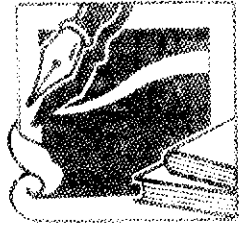
۶- شکستن جماعت به معنای مخالفت با حاکم و شورش بر ضد اوست. اگر کسی از روی مخالفت و دشمنی بیعت نکند، او را نیز به شکستن جماعت متهم می کنند. در جریان بیعت با ابوبکر کسانی مخالفت کردند؛ اما جماعت شکل گرفت، چون بعد ها مخالفین نیز بیعت کردند. در همان جا، ادعای عمر آن بود که مخالفان باید داخل «جماعت» شوند. این «جماعت» در زمان عمر مواجه با اشکالی نشد. نخستین بار در زمان عثمان بود که شورش بر ضد وی شکل گرفت و جماعت از هم گسست. برخورد نادرست عثمان سبب این انشعاب و افتراق در جامعه اسلامی شد. در آن زمان کوفیها و بخش عمده مصریان عثمان را خطا کار می شمردند و اگر رضایت به کشتن او نمی دادند او را لایق خلافت نیز نمی دانستند. این اعتقاد در کوفه ریشه محکمی یافت و عثمان هیچ گاه مقبول این مردم قرار نگرفت. بعد ها شهرت یافت که اگر کسی خواستار «شهادت» (۱) است به محله دارالبطح کوفه رود و بر عثمان رحمت فرستد.<sup>۱۰۱</sup> مردم مدینه در این باره دودل بودند درباره آنان نیز گفته شده که بویکر و عمری هستند. آنان اصرار بر جانبداری از عثمان نداشتند. شامیان و امویان بودند که تقدس عثمان را مطرح و حفظ کرده و مذهب «عثمانیه»<sup>۱۰۲</sup> را که همان تسنن افراطی بود، بنیان گذاشتند.

به مرور زمان ستیان عثمان را پذیرفتند؛ کما اینکه از قرن سوم به بعد عثمانیه، به تدریج با تغییر نام به اهل سنت و جماعت، علی (ع) را پذیرفتند. به هر روی «جماعت» تا عهد عمر و نهایتاً تا نیمه حکومت عثمان پابرجا بود؛<sup>۱۰۳</sup> و پس از آن به افتراق و انشقاق کشیده شد. این جماعت به معنای کامل آن تا عصر معاویه که با «زور» و «حیله» همه مخالفتها را خاموش کرد تکرار نشد؛ اما روشن است که جماعت دوران معاویه با جماعت پیشین از لحاظ مبانی تفاوت بسیار داشت.

بیعت با امام علی (ع) شرایط يك بیعت صحیح را داشت. مهاجرین و انصار به علاوه نمایندگان مصر و عراق با وی بیعت کردند؛ اما به دلیل مخالفتهایی که در ادامه از جانب قاعدین، ناکثین، قاسطین و مارقین به وجود آمده يك جماعت تمام عیار شکل نگرفت؛ گر چه جماعت مزبور آن مقدار از نظر اکثر صحابه

- به پرداخت زکات نبودند] چگونه با او مخالفت نکردید؟ نک: المعیار و الموازنه ص ۱۰۶.
- ۹۶- تاریخ الطبری ج ۵ صص ۷۲-۷۳.
- ۹۷- المعیار و الموازنه ص ۱۰۶؛ اخبار الطوال ص ۱۴۳.
- ۹۸- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۶.
- ۹۹- معاویه سالی را که اهل عراق را نیز مطیع خویش کرد (عام الجماعة) نامید. نک: رسائل الجاسق، الرسائل الکلامیه ص ۲۴۱.
- ۱۰۰- نک: انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۴۰، المعیار و الموازنه ص ۱۵۸.
- ۱۰۱- کتاب الزینیه ص ۲۲۵.
- ۱۰۲- نک: مقتل الامام امیر المؤمنین (ع)، ابن ابی الدنیا ص ۹۲ (تحقیق المحمودی).
- ۱۰۳- درباره بصره آمده که «قطعة من الشام نزلت بیننا» طبقات الکبری ج ۶ ص ۳۳۳.
- ۱۰۴- يك شاعر شامی که در صفین بود خود را چنین معرفی می کرد (تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۳):
- انا ابن ارباب الملوك عشان  
والدائن اليوم بدین عثمان  
رفاعة بن شداد نیز ضمن شعری می گفت (انساب الاشراف ج ۵ ص ۲۳۳ ط بغداد):
- انا ابن شداد علی «دین علی»  
لست لعثمان بن اروی بولی  
درباره سپاه شام نیز گفته شده هشتاد هزار نفر بودند که دینشان دین عثمان است؛ نک: مختصر تاریخ دمشق ج ۸ ص ۵۲.
- ۱۰۵- الفاروات ص ۷۰.
- ۱۰۶- مسائل الامامة صص ۱۶-۱۷ مرجهه؛ تاریخ و اندیشه ۱۹- ۲۶ الزینیه ص ۲۷۳؛ تاریخ الطبری ج ۵ صص ۵۷-۵۸.





قوانین حکایت از آن دارد که این افراد بر خلاف تمهداتی که در امر بیعت داشتند و صرفاً از روی قدرت طلبی دست به مخالفت زدند... امام برای بازگرداندن آرامش به همه این گروهها تلاش کرد و در هیچ مورد، ابتداً دست به سلاح نبرد. امام تنها مجوز جنگ با آنها را آغاز جنگ از سوی آنان مطرح می کرد.<sup>۱۱۰</sup>

صرف نظر از همه انگیزه ها و مسایل باطنی، رخدادهای این دوره از خلافت، منجر به ایجاد گرایشهای مذهبی و فرقه ای مختلفی شد که آثاری را نه تنها در مسایل عقیدتی و فقهی، بلکه در مباحث مربوط به امامت از خود بر جای گذاشت. بعد ها «جماعت سیاسی» مجدداً مطرح شد.<sup>۱۱۱</sup> و اهل سنت نیز که خود را جدا از «اهل بدعت» می نامیدند و ارزشی برای حضور یا عدم حضور آنان در «جماعت» قایل نبودند، خود را «اهل الجماعه» نامیدند. ابوحاتم رازی درباره اصطلاح جماعت نزد عامه [سنیان] می نویسد:

از آنجا که اکثر مردم در دوره معاویه و پس از وی - در دوره مروانیان - خلافت امویان را پذیرفتند، عوام از تابعین، این عنوان را ادعا کرده خود را اهل جماعت نامیدند ... و گفتند کسی که با ما مخالفت کند وحدت را شکسته، با امت مخالفت کرده و سنت را ترک نموده است. آنان با تمام اختلافی که در آرای فرقه ای با یکدیگر داشتند، چون بر امام واحدی متفق بودند خود «اهل السنة و الجماعه» می نامیدند.<sup>۱۱۲</sup>

در واقع نقش محوری در «جماعت» وجود امام و توافق همه بر سر آن است. در ذهنیت سنی، امام به هر صورتی که بر سر کار بیاید، وقتی همه بر او متفق باشند جماعت به دست می آید و چنین امامی در اندیشه سنی مشروعیت کامل دارد.

در تفکر شیعی، امام بالاتر از صرف اتفاق نظر سیاسی است، و طبعاً جماعت، معنای خاص خود را داراست.

۷- اختلافات به وجود آمده از سقیفه بدین سوی تا شهادت امام علی (ع) در بسیاری از زمینه های فکری اسلامی مؤثر بوده است؛ اما آنچه به بحث ما مربوط می شود مسایلی است که درباره حکومت و خلافت مطرح شده است. ما در اینجا جمع بندی کوتاهی از تأثیر این حوادث، در شکل گیری آرای سیاسی خواهیم داشت. آنچه مسلم است و پیش از این گذشت این است که تشیع در طی جریان قتل عثمان و خلافت علی (ع)، تشخص بیشتری در بُعد کیفی و کمی یافت. پیش از آن تنها تئ چند از صحابه چنین گرایشی را از خود نشان می دادند، اما به دلایلی که گذشت، تشیع در عراق گسترش یافت. این گرایش را گرایش علوی و شیعی می نامند. مرتبه ضعیف آن، رد عثمان و اثبات خلافت امام علی (ع) و مرتبه کامل آن اثبات امامت علی (ع) پس از رسول خدا (ص) و برتری او بر دیگر خلفاست. گرایشهای غلو آمیزی نیز در این دوره بروز کرد که درباره کم و کیف آن اختلاف وجود دارد.<sup>۱۱۳</sup>

گرایش دیگر گرایش عثمانی بود. این گرایش در دو جریان جمل و صفین تبلور یافت. این جریان در جمل شکست خورد گرچه آثارش در بصره باقی ماند و مردم این شهر «عثمانی مذهب» شناخته شدند.<sup>۱۱۴</sup>

جریان دوم در دوره اموی و در شام غلبه کرده و بر عراق حکومت یافت. حکومت بنی امیه، تبلور غلبه مذهب عثمانی بود.

این مذهب خلافت علی (ع) را مشروع نمی دانست و بهانه اش این بود که خلیفه سوم به دست امام و یا تحریک او کشته شده است. به علاوه تمامی مردم بر او اجتماع نکرده اند. این اعتقاد در سلف اهل سنت که «عثمانیه» نامیده می شدند رایج بوده است. در آن دوره اصطلاح شیعی و عثمانی در برابر یکدیگر قرار داشته است.<sup>۱۱۵</sup> عثمانیه بر این باور بودند که خلیفه پس از عثمان معاویه است. آنها دلیل مشروعیت خود را ادعای معاویه در خویشاوندی با عثمان و معرفی خود به عنوان «ولی دم» او می دانستند.<sup>۱۱۶</sup> دو شهر بصره و کوفه، با دو گرایش عثمانی و شیعی رقیب یکدیگر شناخته می شدند.

گرایش سوم گرایش قاعدین بود. ناشیء اکبر، این گروه را با دو اسم و دو گرایش مختلف می شناساند: یک گروه «حُلَیسیه» بودند که می گفتند در زمان قته پلاس خانه خود باشید. آنها هر دو گروه را گمراه و جهنمی می دانستند و «عمود» از جنگ را دین و «دخول» در آن را قتنه می دانستند. عبدالله به عمر و محمد بن مسلمه و سعد بن ابی وقاص در این شمار بودند. گرایش دوم از اهل قعود، معتزله بودند، آنان معتقد بودند که در اصل یکی از این دو گروه بر حق و دیگری بر باطل است، اما بر آنان روشن نیست که کدامیک بر حق اند. ابو موسی اشعری، ابو سعید خُدَری و ابو مسعود انصاری در این دسته بودند. به تصریح ناشیء اکبر، اینان را معتزله می خواندند و بعد ها اصل بن عطاء و عمرو بن عبید درباره طلحه و زبیر همین گونه می اندیشیدند.<sup>۱۱۷</sup> مفهوم مهمی که این دو گروه در تحلیل اوضاع این دوره به کار می بردند «فتنه» است. آنها معتقد بودند که در قتنه «عبدالله مقتول» باش نه «عبدالله قاتل»<sup>۱۱۸</sup> روشن است که آنان، نمی توانسته اند یکی از دو طرف را به عنوان خلیفه بشناسند. باید توجه داشت که در این فاصله تا مسأله حکمیت، تنها علی (ع) بود که عنوان «امیر المؤمنین» و «خلافت» را داشت. از حکمیت به بعد معاویه، در شام ادعای خلافت کرد. عنوان «فتنه» به معنای آشفتگی در اوضاع سیاسی و تبعیت نکردن از خلیفه و نا مشخص بودن اوست و قاعدین کسی را به عنوان خلافت نمی شناختند تا از او تبعیت کنند. اصل اصطلاح فتنه، و پرهیز از افتادن درون آن پیش از آن نیز شناخته شده بوده است. از کاربرد فتنه در نهج البلاغه، به دست می آید که امام جریانات برپا کننده جمل، صفین و نهران را اهل «فتنه» نامیده<sup>۱۱۹</sup> و از کسانی که در آن سوی قرار داشته اند خواسته است تا در فتنه، همچون بچه شتر باشند که نه طاقت باردهی دارد و نه پستان شیردهی.<sup>۱۲۰</sup> این بدان معناست که تبعیت نکردن از امام از جانب یک گروه شورشی فتنه نام دارد.<sup>۱۲۱</sup> مفهوم مشابه آن «شبهه» است؛ جایی که حق و باطل با یکدیگر در آمیخته و ناشناخته می ماند.<sup>۱۲۲</sup>

بدین ترتیب، باید جنگ جمل و صفین را یکی از اساسی ترین رخدادهایی دانست که در افکار سیاسی مسلمانان اثر گذاشته و به دلیل شبهاتی که بعد ها به وجود آمده، کار ارزیابی را برای توده های مسلمان دشوار تر کرده است. زمانی اختلافات حاصل از این جریان، در میان مسلمانان به حدی رسید که گروهی تحت عنوان «مرجئه» اظهار کردند که امکان تبیین دقیق حق و باطل وجود ندارد و باید کار مخالفان شیعی و عثمانی را به خدا واگذار کرد. شاعر مرجئی، ثابت قطنه می گوید:

نسرچی الأمور إذا کانت مشبهة  
و نصدق القول فیمن جار او عندا<sup>۱۲۳</sup>

۱۰۷- مسائل الامامه ص ۱۶.  
۱۰۸- نک: نهج البلاغه خطبه های ۹۳، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۹۲، نامه ۶۵، ۱، قصارالحکم ۱.  
۱۰۹- نهج البلاغه کلمات قصار ش ۱  
۱۱۰- درباره فتنه نک: لوتیس، مفاهیم انقلاب در اسلام، مجله تحقیقات اسلامی س ۷ ش ۲ صص ۹۳-۹۴.  
۱۱۱- نهج البلاغه خطبه ۳۸، ۱۲۲، قصارالحکم ۱۱۳.  
۱۱۲- الأغانی ج ۱۴ ص ۱۲۶۹ مرجئه، تاریخ و اندیشه صص ۳۲-۳۹.  
۱۱۳- اسباب الاشراف ج ۲ صص ۳۶۱، ۳۷۷، نهج البلاغه خطبه ۴۰.  
۱۱۴- به عنوان نمونه با استناد به آیه «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون» درباره تمام کسانی که حکمیت را پذیرفتند حکم به کفر می کردند. از آنجا، هر کسی که علی (ع) را کافر نمی دانست کافر تلقی می کردند. و با استناد آیه «رب لا تلر علی الارض من الکافرین دیاره» که دعای حضرت نوح بود، به کشتن زن ها و بچه های مخالفان خود می پرداختند؛ نک: مسائل الامامه ص ۱۹.  
۱۱۵- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۵۰.  
۱۱۶- همان، ج ۵ ص ۵۱.  
۱۱۷- همان، ج ۵ ص ۴۹، وقعه صفین صص ۴۸۹-۴۹۰، مختصر تاریخ دمشق ج ۱۰ ص ۱۲۹۳، نسک: مقدمه فی تاریخ صدرالاسلام صص ۵۹، ۱۶۰، تطور فکر سیاسی عند اهل السنة صص ۴۳-۴۴.  
۱۱۸- تاریخ الطبری ج ۵ صص ۸۴-۸۵.



ساختن فتنه به او کمک کردند و پس از آن، رؤسای قبایل که نفوذ شایانی در قبیله خود داشتند، از این قدرت به عنوان اهرم، در برخورد با امام بهره گرفتند. این امر، قدرت مرکزی را تضعیف کرد و در نهایت باعث شکست آن در برابر دشمن شد. در جنگ صفین هر قبیله ای به طور منظم با حفظ ساختار قبیله ای خود در برابر دشمن می ایستاد. ترکیب جمعیتی کوفه نیز از بدو تأسیس بر همین اساس بود. نفوذ رؤسای قبایل بسیار گسترده بود و حکم دولت در دولت را داشت. سرکشی قبایل در برابر دو خلیفه نخست سابقه ندارد. عثمان نیز به همان سابقه، در برابر این قبایل ایستادگی کرد اما کشته شدن او شکست او را در برابر قبایل نشان داد. همین وضعیت نیز در خلافت امام علی (ع) تکرار شد. زمانی که قرآنها بر سر نیزه رفت، اشعث بن قیس - رئیس قبیله کنده - گفت: باید در پی اشتر بفرستی تا از جنگ بازایستد، در غیر این صورت همان طور که عثمان را کشتیم، تو را نیز خواهیم کشت.<sup>۱۱۵</sup> همو و کسانی که بعداً در شمار خوارج در آمدند، امام را مجبور کردند تا ابوموسی اشعری را به نمایندگی خود بپذیرد.<sup>۱۱۶</sup> جمعی دیگر که به نام «قرآء» شناخته می شدند و در جریان قتل عثمان نیز تحت همین عنوان تشکلی داشتند، در برابر علی (ع) ایستادگی کردند از وی خواستند تا خواست سپاهیان شام را در دعوت به قرآن بپذیرد. آنان که بعدها در شمار خوارج درآمدند، تهدید کردند، در صورتی که امام خواست آنها را نپذیرد، او را همچون عثمان خواهند کشت.<sup>۱۱۷</sup>

بدین ترتیب حکمیت به دفعات، بر امام تحمیل شد و امام به دفعات، مکرر شدن خود را بر این امر یادآور می شد.<sup>۱۱۸</sup> مشکل کار خود را این می دانست که «لا امر لمن لا یطاع»<sup>۱۱۹</sup> این ابی الحدید تصویر دقیقی از قوت یافتن قبایل در کوفه در ایام آخر خلافت علی علیه السلام دارد. گاهی می شد که مردی از منازل قبیله خود خارج می شد و برای ایجاد آشوب و فتنه به میان خانه های قبیله دیگری می رفت و فریاد می زد و از قبیله خود استمداد می طلبید افراد قبیله ای که در میان آنها بود بر او یورش می بردند و او را کتک می زدند. او به میان قبیله اش باز می گشت و این را به شری بزرگ تبدیل می کرد؛ شری که در آن شمشیرها از نیام برکشیده و جنگ برپا می شد.<sup>۱۲۰</sup> امیرمؤمنان خود نیز «کبراء» و بزرگان قبایل را به عنوان پایه های عصیبت و ارکان فتنه معرفی می کردند.<sup>۱۲۱</sup>

بعد از آن امام با این قبایل درگیر شد. گروههایی از اعراب عراق در برابر او ایستادند، اینان همان خوارج بودند که پیش از این به موقعیت آنان اشاره کردیم؛ اما مدتی پس از سرکوبی خوارج، امام که در اندیشه سامان دادن مجدد سپاه برای جنگ با شام بود، به دست یکی از خوارج به شهادت رسید.

۹- با پایان یافتن حکومت علی (ع) - که باید شش ماه خلافت امام مجتبی (ع) را نیز به آن افزود - دوره ای که سنیان آن را به عنوان خلافت راشدین می شناسند خاتمه یافت. ما پیش از این درباره میراثی که از خلافت ابوبکر و عمر و تا حدود بسیار کمتر از عثمان در اختیار داریم سخن گفتیم. در اینجا باید درباره برخی از تفاوت های موجود در سیاست شیخین با علی (ع) سخن بگوییم. باید توجه داشت که دوره مزبور، در فکر سیاسی سنی، همیشه به عنوان یک ایده آل شناخته می شده،<sup>۱۲۲</sup> و از آن با عنوان سیره سلف - در برابر آنچه آنان بدعت می دانسته اند - یاد می شده است. در واقع سیره شیخین بود که مشغله ذهنی اصلی سنیان را

امور شبهه ناک را [به خدا] وامی گذاریم و درباره ستمگر و عناد پیشه به درستی حکم می کنیم. این جریان کوشید تا همه گروههای مخالف را مسلمان بداند و بدین ترتیب از اختلافات بکاهد.

گرایش مهم دیگری که در این دوره پدید آمد، گرایش «خوارج» بود. درباره آنان فراوان سخن گفته شده است. و هنوز جای سخن گفتن باقی است. پیدایش آنان زمینه در حوادث جمل و صفین داشت. و آنان پس از حکمیت اعلام حضور و وجود کردند. مشکل اصلی در پیدایش این گروه، مبتنی بر دو مفهوم مترتب بر هم بود. نکته اول آنکه خوارج معتقد بودند «حکم» تنها در انحصار خداوند است و واگذار کردن حکمیت به «رجال» نادرست است. نکته دوم اینکه به عقیده آنان این خطا امر ساده ای نیست؛ بلکه در حد «کفر» است و کسانی که حکمیت را به «رجال» واگذار کردند «کافر» شدند. این کفر ابتدا درباره امیر مؤمنان (ع) مطرح شد. بعدها به عثمان - در نیمه دوم خلافتش - تعمیم یافت و طلحه و زبیر نیز از آن در امان نماندند. بدین ترتیب مفهوم «کفر» نقش مهمی در اندیشه آنان بر عهده گرفت.

در مسأله «لا حکم الا لله» مشکل معنای کردن حکم بود. از قرائن چنین به دست می آید که آنها «حکم» را «حاکم» معنا کرده اند. نتیجه این امر آن بود که نه تنها حکمیت ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص رد شد، بلکه در وجود «حاکم اسلامی» نیز تردید شد. چنین امری با آنکه غیر طبیعی به نظر می آمد، اظهار شد و در همان زمان مورد انکار امیر مؤمنان (ع) قرار گرفت. امام فرمود: آنان می گویند به امارت نیازی نیست؛ در حالی که مردم به «امام» نیازمندند؛ خواه امام پاك باشد و یا حتی ناپاك. این سخن، [لا حکم الا لله] کلام حقی است که آنان اراده باطل از آن می کنند.<sup>۱۲۳</sup>

آیا ممکن است تصور خوارج درباره نیاز نداشتن به امام برخاسته از روح قبیله گرایی و اعرابی گری آنان باشد؟ باید دانست که آنان استدلال قرآنی داشتند، جز آنکه برداشتهای عجولانه و در اصل نشأت گرفته از روحیه خشن آنها سبب دور افتادن از معانی مورد توافق همگان از این آیات بود.<sup>۱۲۴</sup>

خوارج در دوره امامت علی (ع)، فرصت ابراز نظر دیگری را نیافتند؛ اما بعدها در زمینه مسائل سیاسی و بخصوص مسأله امامت، دیدگاههای تازه ای را مطرح کردند که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. گفتنی است که عقیده آنان در زمینه «کفر» چنان تأثیر عمیقی در مباحث کلامی گذاشت که تمامی فرقه های اسلامی را تا قرنهای در تعریف دقیق ایمان و کفر به واکنش و داشت. ۸- گذشت که یکی از عوامل شورش بر عثمان، نگرانی قبایل

عراق و مصر از سلطه بی چون و چرای قریش بویژه امویان بر تقدیرات مسلمانان و مخصوصاً امور مالی آنان بود. ساختار قبیله ای در جامعه جدید اسلامی قوت خود را حفظ کرده بود. در سالهای نخست، غلبه قدرت مرکزی با استفاده از دین، معیارهای قبیله ای را تا حدودی تحت الشعاع قرار داده بود؛ اما با فروکش کردن فتوحات، قبایل عراق متوجه خود شدند و پس از شورش بر عثمان، بر قدرتش افزوده شد. وقتی بتوان خلیفه ای را به دلیل تخلفاتی که مرتکب شده از میان برداشت، می توان در برابر خلیفه بعدی نیز ایستاد و او را تهدید به قتل کرد. این امری بود که بارها برای امام علی (ع) رخ داد. او به عراق آمد تا شورش پیمان شکنان را سرکوب کند، طبعاً نیازمند نیروی قبایل کوفه بود. آنان در خاموش

- ۱۱۹- نهج البلاغه خطبه ۲۷.
- ۱۲۰- شرح نهج البلاغه ج ۱۳ صص ۱۶۷-۱۶۸.
- ۱۲۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.
- ۱۲۲- نک: الفخری ص ۲۹.
- ۱۲۳- موقعیت ضعیف امام در جامعه عصر خویش به دلایل مختلف (از جمله گذشت یک نسل و بی خبری آنان از شان وی) و بر عکس، نفوذ قوی عمر در جامعه که مخصوصاً به دلیل گستردگی فتوحات و فراوانی نعمت بود - در برابر علی که برای اصلاح جامعه سخت خود را درگیر مشکلات کرد - سبب شده بود تا صعصعه بن صوحان که در شمار یاران نزدیک امام بود به مردم بگوید: اگر علی (ع) بماند چون ابوبکر و عمر خواهد بود و اگر معاویه بیاید به سخن حق هیچ کس گوش نخواهد داد؛ تاریخ الطبری ج ۵ ص ۵۸.
- ۱۲۴- نهج البلاغه خطبه ۱۷.
- ۱۲۵- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۳۴.
- ۱۲۶- شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۳۷۳.
- ۱۲۷- نهج البلاغه خطبه ۱۱۶.
- شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۱۷۹.
- ۱۲۸- مصنف ابن ابی شیبه ج ۱۲ ص ۸۳ (طبع هند).
- ۱۲۹- نهج البلاغه خطبه ۸۹.
- ۱۳۰- مصنف، عبدالرزاق ج ۱۰ ص ۱۲۴.
- ۱۳۱- انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۸۰.
- التاریخ الکبیر، نجاری ج ۴ ص ۴۳۳.
- الفندریج ج ۹ ص ۶۶۶ ج ۱۰ ص ۲۰۱.
- ۱۳۲- انساب الاشراف ج ۱ صص ۱۷۹-۱۸۰.
- مصنف ابن ابی شیبه ج ۱ ص ۲۴۰ (طبع هند).



تشکیل می داد<sup>۱۳۳</sup> و متأسفانه به دلیل کم توجهی نسلهای نخست سنی به سیره امام علی (ع)، کمتر از آن سخن به میان آمده است. این امر بعدها تا حدودی جبران شد، اما این در زمانی بود که متون اصلی حدیثی، تاریخی و اعتقادی سنین بر اساس گفته های صحابه و نسلهای اولین تابعین شکل گرفته و در آنها کمتر از علی (ع) یاد شده بود.

وفاداری علی (ع) به سیره پیامبر (ص)، در برابر آزادمنشی عمر در قبال سیره رسول خدا (ص) از ویژگیهای سیاست امام علی (ع) است. علی (ع) وظیفه اصلی خویش را تمسک به نص می دانست و در این باره میان قرآن و سنت تفاوتی نمی نهاد. او حتی در حرکات ظاهری خود نیز از رسول خدا (ص) تقلید می کرد و از اظهار رأی در برابر رسول (ص) بیزاری می جست. امام در ضمن خطبه ای که در نهج البلاغه آمده از کسانی که آرای مختلفی درباره يك قضیه اظهار می کنند؛ در حالی که يك خدا و يك پیامبر (ص) و يك کتاب دارند، انتقاد می کند. امام می فرماید: آیا خداوند دین ناقصی فرستاده و از آنان برای تمام کردن آن استعانت جسته است، یا شریک خداوند هستند، یا آنکه خداوند، دین کاملی فرستاده و رسول از ابراز آن کوتاهی ورزیده است<sup>۱۳۴</sup>؟

بدین ترتیب، امام اشکال را در بی توجهی آن عالمان به کمال دین از ناحیه خدا و رسول (ص) می داند. علی (ع) شریعت را به معنای جامع آن پیش رو دارد، اما عمر - همان گونه که گذشت - چنین تمسکی را به شریعت نداشت. آنچه در فکر سیاسی اسلام اصیل است، توجه به این امر است که قوانین و شریعت فراتر از هر حاکم و حکومت و دولتی قرار دارد. در واقع همه اینها در خدمت اجرای شریعت هستند نه ایجاد شریعت و مجاز به تفسیر احکام نیستند. امام علی (ع) یکی از وظایف اصلی حاکم جامعه را «تعلیم دین» به مردم می دانست.<sup>۱۳۵</sup> براین اساس می گفت وی پرچم ایمان را در میان مردم استوار کرده و آنان را بر حدود حلال و حرام آگاه نموده است.<sup>۱۳۶</sup> این بدان دلیل بود که امام جامعه اسلامی را در وضعیتی شبیه جامعه جاهلی ارزیابی می کرد. این نکته ای بود که امام در نخستین خطبه خود پس از بیعت مطرح کرد.<sup>۱۳۷</sup> بعدها امام به این عنوان که راه را به مردم شناسانده و کجیها را راست کرده شناخته می شد.<sup>۱۳۸</sup> امام به خدا سوگند یاد می کرد که هر آنچه را از رسول خدا (ص) شنیده برای مردم بازگو کند.<sup>۱۳۹</sup> مقایسه ای بین روایاتی که امام از رسول خدا (ص) نقل کرده با آنچه خلفای پیش از وی نقل کرده اند، میزان تمسک و عدم تمسک آنان را به شریعت رسول (ص) نشان می دهد. امام می فرمود: اگر او از میانشان برود چه کسی یافت می شود تا به سیره رسول خدا (ص) در میان آنان عمل کند.<sup>۱۴۰</sup> ابوموسی اشعری که پس از بیست و پنج سال از رحلت رسول خدا (ص) پشت سر علی (ع) نماز خواند، گفت: نماز خواندن او آنان را به یاد نماز رسول خدا (ص) انداخته است.<sup>۱۴۱</sup> عمار بن یاسر نیز یکی از مهمترین اقدامات علی (ع) را احیای دو تکبیر در وقت سجود می دانست که پس از رسول خدا (ص) به فراموشی سپرده شده بود.<sup>۱۴۲</sup> براساس این سیاست بود که علی (ع) روال خلفای پیش از خود را نادرست شمرده، وظیفه اصلی خود را احیای سیره پیامبر (ص) می دانست، علی (ع) جامعه را نیازمند «غربال» کردن می دید. او پیش از آن نیز در عهد عثمان، در برابر تخلف از سنت رسول خدا (ص) ایستاد و زمانی که عثمان اعتراض کرد، امام گفت او برای خاطر هیچ کس حاضر

به کنار نهادن سیره رسول خدا (ص) نیست.<sup>۱۳۳</sup> در سیاست مالی عمر، جای چون و چرا فراوان بود؛ ترجیح قریش بر دیگران و حتی ترجیح عرب بر غیر عرب از آن دست بود، گرچه این کارها با توجه تقدّم اهل فضل و سابقه و احیاناً برتری عرب بر عجم به دلیل آشنائی با دین عنوان می شد؛ اما امام این توجهات را نمی پذیرفت و به هیچ روی حاضر به ترجیح عرب بر غیر عرب نبود. ما در جای دیگری در این باره سخن گفته ایم.<sup>۱۳۴</sup>

حرکت امام در جهت ایجاد تساوی در جامعه بر پایه پیروی از سیره رسول خدا (ص) و در برابر سیره عمر بود. او از عمر می خواست تا در برخورد با اموال بیت المال چونان رسول خدا (ص) عمل کند.<sup>۱۳۵</sup> باید دانست که بیشتر توضیحات مربوط به شخص و سیره رسول خدا (ص) از زبان امام علی (ع) در متون متعدد روایی نقل شده است.<sup>۱۳۶</sup> امام در برابر طلحه و زبیر که خواستار ارفاق در حق آنها و اجرای سیره عمر درباره آنها بود فرمود: آیا به نظر شما باید به سیره رسول خدا (ص) عمل کرد یا به سنت عمر؟<sup>۱۳۷</sup>

این سخن احمد امین که گفته است توفیق عمر و معاویه، به دلیل آزادمنشی آنان در برابر نصوص دینی بوده، در حالی که علی (ع) به دلیل تقیدش به نصوص دینی شکست خورده،<sup>۱۳۸</sup> گرچه براساس شناخت درستی از این دو قرار دارد، نتیجه گیری صحیحی نیست. شکست امام به دلیل رخنه فساد و فتنه در جامعه بود. او حاضر نبود پیروزی را با ستم به دست آورد.<sup>۱۳۹</sup> همان گونه که بنا نداشت تا از «ستمکاران» به عنوان بازوی قدرت خویش بهره گیرد.<sup>۱۴۰</sup> او نمی توانست «عدالت» را که سیره رسول خدا (ص) بود زیر پا بگذارد؛ گرچه کسانی اصرار او را بر عدالت دلیل شکست او بدانند.

گذشت که آشفتگی وضع قبایل در عراق و قوت گرفتن موقعیت رؤسای قبایل از عوامل عمده شکست امام بود. این مسئله ارتباطی با اصرار امام بر سیره رسول خدا (ص) نداشت؛ جز آنکه او در برابر مشتی اعرابی بی فرهنگ قرار گرفته بود که تنها چشم به راه غنایم فتوحات داشتند و برای اصلاح فساد داخلی ارزشی قایل نبودند. او حاضر نبود نصیحت کسانی که او را به ستم دعوت می کردند تا بر سر کار بماند بپذیرد.<sup>۱۴۱</sup>

در جریان خلافت، امام بیش از هر کس دیگری سیاست اصلاح فساد جامعه، احیای سیره رسول خدا، ایجاد موقعیت برابر برای عرب و عجم و رعایت عدالت را مد نظر داشت؛ اما قوت معیارهای قبیله ای، که معاویه هواخواه آن بود، فرصت اجرای این اصول را از دست امام علی (ع) گرفت؛ اما میراث علمی جاودانه ای را از آن امام در اجرای شریعت به هر قیمت، بر جای گذاشت. هراس امام از آن بود که قاسطین حکومت را به حکومت هرقلی و کسروی تبدیل کنند<sup>۱۴۲</sup> چنان که عمار نیز از همین هراس داشت.<sup>۱۴۳</sup> و متأسفانه چنین شد.



- ۱۳۳- تاریخ المدینة المنورة ج ۲ ص ۱۰۴۳.
- ۱۳۴- نک: تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهارم هجری صص ۳۸۴ - ۳۹۲ / الايضاح صص ۱۵۳ - ۱۵۴ (پیروت) که این انتقاد را بر عمر وارد دانسته و روشن می شود که از همان قرون نخستین، شیعه این انتقاد را مطرح می کرده است: تاریخ تشیع در ایران صص ۴۸ - ۵۶.
- ۱۳۵- طبقات الکبری ج ۳ ص ۲۹۴.
- ۱۳۶- به عنوان نمونه نک: نهج الساده ج ۱ صص ۹۷ - ۱۰۷ / انساب الاشراف ج ۱ ص ۳۸۶ / طبقات الکبری ج ۱ صص ۴۱۱ - ۴۱۲ / نهج البلاغه خطبه ۱۱۶۰ / الفارات صص ۵۸ - ۵۹.
- ۱۳۷- المعیار و الموازنه صص ۱۱۳ - ۱۱۴.
- ۱۳۸- ظهور الاسلام ج ۴ ص ۳۸.
- ۱۳۹- الفارات ج ۱ ص ۶۷۵ (ارموی)، نهج الصباغه ج ۱۲ ص ۱۹۶.
- ۱۴۰- وقعة صفین ص ۵۲.
- ۱۴۱- تشریح الدر ج ۱ ص ۳۱۸ / المعیار و الموازنه صص ۱۱۰ - ۱۱۲ / انساب الاشراف ج ۲ ص ۷۰ / الفارات ج ۱ ص ۷۰ (متن ارموی)، شرح نهج البلاغه ج ۲ صص ۲۰۰ - ۲۰۱.
- ۱۴۲- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۷۸ (والله لو ولوا علیکم لعملوا فیکم بأعمال کثیری و هرقل).
- ۱۴۳- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۳۹ (فخذوا اتباعهم أن قالوا: إمامنا قتل مظلوماً لیکونوا بذلك جبارة).